**د:** یکی دیگر از دلائلی که برای جواز مرجعیَّت زنها به آن استناد کرده اند قاعده اشتراک است.

**توضیح:**

**از طرفی** ما می­دانیم همه مکلَّف ها در احکام مشترک می­باشند و حکم برای همه افرادی خواهد بود که دارای شرائط عامه تکلیف هستند و اصل در تکالیف و وظائف دینی بر اشتراک است .

**از طرفی** مرجعیَّت یک حکم شرعی است

در نتیجه به قانون اشتراک زن ها با مردها در این حکم مشترک می­باشند.

**بر این استدلال اشکالهای وارد است از جمله.**

**اولاً** قانون اشتراک قاعده ای است که برای اثبات اصل تکلیف تأسیس شده است و ارتباطی به نوع احکام و مباحث تقسیمی ندارد.

مثلا می­گویند جاهل و عالم در اصل تکلیف مشترک می­باشند. یعنی در مقام جعل و تشریع، خداوند نماز ، روزه و... را برای عالم به نماز و روزه تشریع نکرده است بلکه برای کلیّه مردم ( جاهل و عالم ) جعل کرده است . لذا در مقام تشریع مقیَّد به علم نکرد . مقیَّد به جنسیَّت خاصی نکرد ( به نحو قضیه حقیقیه بیان کرده است )

**ثانیاً** اگر قانون اشتراک را در ما نحن فیه جاری کنید تخصیص اکثر لازم می­آید که چنین تخصیصی مستهجن است.

**توضیح:** می­دانیم که بسیاری از احکام برای زنها نیست و شرعاً زنها از آن احکام تخصیص خورده اند. لذا باید قائل به تخصیص اکثر شوید. از جمله

**الف:** نهی از امامت زنها برای جماعت مردها:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ ع قَالَ: لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَ لَا جَمَاعَة **[[1]](#footnote-1)**

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ‏ أَنَّهُ سَأَلَ‏ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْمَرْأَةِ هَلْ تَؤُمُّ النِّسَاءَ قَالَ تَؤُمُّهُنَّ فِي النَّافِلَةِ فَأَمَّا فِي الْمَكْتُوبَةِ فَلَا وَ لَا تَتَقَدَّمُهُنَّ وَ لَكِنْ تَقُومُ وَسَطَهُنَّ.[[2]](#footnote-2)

**ب:** مسئله ارث: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثلُ حظِّ الانثیین. ( نساء ۱۱) در این جا نیز با اینکه زن و مرد در اصل ارث بردن مشترک می­باشند اما کیفیَّت آن ها متفاوت است.

**ج:** مسئله دیات: مثلا در روایت داریم که: جِراحاتُ المرأهِ و الرَّجلِ سواءٌ إلی أن تبلُغَ ثلثُ الدّیهِ فاذا جازَ ذلک تضاعفت جراحهُ الرَّجل علی جراحهِ المرأهِ ضعفین[[3]](#footnote-3) . همانگونه که مشاهده می­کنید در این جا اشتراک مرد و زن در دیه تا ثلث است و بعد آن هر کدام احکام خاص خود را دارند.

عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیثٍ قال: دیهُ المرأهِ نصفُ دیهِ الرّجل.[[4]](#footnote-4) در این مورد نیز زن و مرد در اصل دیه مشترک می­باشند اما دیه مرد دو برابر زن است.

**د:** مسئله نماز جمعه و عدم وجوب آن بر زن: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع قَالَ: إِنَّمَا[[5]](#footnote-5) فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ صَلَاةً مِنْهَا صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي جَمَاعَةٍ وَ هِيَ الْجُمُعَةُ وَ وَضَعَهَا عَنْ تِسْعَةٍ عَنِ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُسَافِرِ وَ الْعَبْدِ **وَ الْمَرْأَةِ** وَ الْمَرِيضِ وَ الْأَعْمَى وَ مَنْ كَانَ عَلَى رَأْسِ فَرْسَخَيْنِ[[6]](#footnote-6).

خلاصه اینکه بیان کرده اید اصل در تکالیف و وظائف دینی بر اشتراک زنها و مردها است لازمه اش این است که تخصیص اکثر بزنیم.

بله قاعده اشتراک در اصل تکلیف برای زن و مرد جاری است اما اینکه در نوع احکام نیز مشترک هستند دلیل برخلاف آن است چنین اشتراکی نیست .مگر در بعضی از احکام مثل نماز ، روزه ، حج و... هر چند در این موارد نیز هر کدام وظائف شرعی خاص خود را دارد. و بعضی جاها اشتراکی نیست .

**ه:** دلیل پنجم اشتراک زن و مرد در کمالات فطری است.

**تقریب استدلال:** زنان و مردان موظف هستند خدا را از روی حجَّت و برهان بشناسد. و همچنین در کسب معنویَّت مثل ایمان و فضیلَّت و تقوا مشترک اند. و همچنین در پیشرفت علمی از نظر تحصیل و رشد در ابعاد مختلفِ علوم مشترک می­باشند و دانستنی های هر دو یکسان است و هر علمی را می­توانند فرا بگیرند.

**بر این استدلال شما اشکالهای داریم از جمله:**  
**اولاً** باید دید مرجعیَّت زنها از کمالات فطری محسوب می­شود یا خیر؟

به نظر ما روایات عکس این مطلب را می­گویند. امامان بزرگوار ما مرجعیَّت و منصب های بزرگ را برای زن ها کمال نمی­دانند.

**مثال اول:** حدثني محمد بن مسعود، قال: حدثني جبريل بن أحمد، عن محمد ابن عيسى، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن عامر بن عبد اللّه بن جذاعة قال: قلت لأبي عبد اللّه عليه السّلام: ان‏ امرأتي‏ تقول‏ بقول‏ زرارة و محمد بن مسلم في الاستطاعة و ترى رأيهما؟ فقال: ما للنساء و للرأي و القول لها، انهما ليسا بشي‏ء في ولاية، (1) قال: فجئت الى امرأتي فحدثتها، فرجعت عن ذلك القول[[7]](#footnote-7).

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: همسر من در باب استطاعت حج نظر زراره و محمد بن مسلم را می­گوید؟

فقال علیه السلام ما للنساء و للرأی و القول... لذا امام رأی او را کمال محسوب نکرد. حتی نفرمود این از کمال او است اما زن را چه به فتوا و اظهار نظر در اینگونه مسائل

**مثال دوم:** عن امیر المومنین علیه السلام: ان شرَّ الناس هم اللذون کلامهم عن رأی النسوان...

حضرت در خطبه ۳۱ نهج البلاغه فرمود: إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ وَ الْحُظُوظِ وَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ أَيَّامَ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى‏ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ‏ وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ الِامْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ **فَاتَّقُوا أَشْرَارَ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تُطِيعُوهُنَ‏ فِي‏ الْمَعْرُوفِ‏ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.**

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ طَالِحَاتِ نِسَائِكُمْ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تُطِيعُوهُنَ‏ فِي‏ الْمَعْرُوفِ‏ فَيَأْمُرْنَكُمْ بِالْمُنْكَرِ. وسائل الشيعة / ج‏20 / 179 / 94 - باب استحباب معصية النساء و ترك طاعتهن و لو في المعروف

محمد عبدو ذیل همین خطبه می­نویسد :

أین هذه الوصیه من حال الذین یصرفون النساء فی مسائل اُمه؟ بل و من یختص بخدمتهن کرامه لهنَّ ..

می­گوید این توصیه کجا و این رفتار امروز مسلمین کجا که زنان را در مسائل امت خرج می­کند و او را تکریم می­کنند و اینگونه کارها را کرامت زن می­دانند.

لذا بسیاری از شغل های که امروزه زن ها دارند حتی از دیدگاه یک عالم سُنّی کمال محسوب نمی­شود.

**ثانیاً** مرجعیَّت زن جزء کمالالت و مسائل اجتماعی است نه کمال فطری .

**دلیل:** اساس مرجعیَّت و فلسفه آن همان فلسفه امامت و رسالت است که امیر المومنین در نهج البلاغه خطبه اول فرمود: **لِیستأدُوهم میثاقَ فطرَتِهِ و یُذکِّروهم مَنسِیَّ نعمتِهِ و یحتجُّوا علیهم بالتَّبلیغِو یُثیروا لهم دَفائنَ العُقُول...** انبیاء و جانشینان ایشان آمده اند تا مردم مشرک نشوند و عقلهای مدفون آنها را بیرون بکشند و شکوفا کنند. و این همان کمال اجتماعی است .

در نتیجه اصل مرجعیَّت برای احیاء کمالالت اجتماعی است و ربطی به کمال فطری ندارد . چه بسا انسانهای که دارای کمالالت فطری باشند اما در اثر نداشتن کمال در مسائل إجتماعی و مملکت داری و سیاست قابلیَّت مرجعیَّت بر مردم را ندارند . لذا این این مسئله در مردهای نیز باید مورد توجه باشد که هر کسی نمی­تواند مرجع مردم باشد بلکه مرجعیَّت نیاز به آگاهی به مسائل اجتماعی و سیاسی و ... دارد . لذا هر کسی قابلیَّت اخذ این منصب را ندارد حتی اگر مرد باشد.

و این که کسی با داشتن کمالالت فطری نتواند این منصب را داشته باشد برای او نقص نیست . در نتیجه اینکه زنی با داشتن کمالات فطری نتواند مرجع تقلید شود برای او نقص نیست زیرا مرجعیَّت علاوه بر داشتن کمالات فطری به شاخصه های دیگری هم نیاز دارد.

1. ‍۱-وسائل الشیعه جلد ۸ ص ۳۳۴ [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۳۳۳ [↑](#footnote-ref-2)
3. ۱-وسائل الشیعه ، کتاب الدّیات ، ابواب دیاتِّ الشّجاعِ و الجِراح ، باب سوم صفحه ۱۵۶ [↑](#footnote-ref-3)
4. ۲- وسائل ، ابواب دیات النفس ، باب سوم صفحه ۸۳ [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. ۳-وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۲۹۵ [↑](#footnote-ref-6)
7. ۱- رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات مير داماد الأسترآبادي) / ج‏1 / 393 / محمد بن مسلم الطائفى الثقفى ..... ص : ۳۸۸ [↑](#footnote-ref-7)